

رستخیز، روزنامه‌ای ناشناخته

دکتر منصوره اتحادیه (نظام مافی)

گروه تاریخ - دانشگاه تهران

چکیده:

در منابع گوناگون درباره مهاجرت ملیون در جنگ جهانی اول به روزنامه‌ای به نام رستخیز اشاراتی شده، که متأسفانه اغلب دقیق نیستند. در اینجا سعی شده است این روزنامه که نام صحیح آن رستخیز و نه رستاخیز بود، معرفی گردد. رستخیز توسط کمیته ملیون ایرانی مقیم برلین که عده‌ای از اعضای آن از سوی دولت آلمان به بغداد، استانبول و ایران اعزام شدند، منتشر می‌شد و بدون شک مخارج آن را دولت آلمان تأمین می‌کرد، چون همان‌طور که در این مقاله مطرح خواهد شد، رستخیز مدافع و مبلغ سیاست آلمان در ایران بود.

در مجموع، ۲۵ شماره رستخیز بیشتر منتشر نشد ولی تعدادی که فعلاً موجود هستند ۱۶ شماره‌اند، که از ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ تا ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ در بغداد، سپس کرمانشاه و بار دیگر در بغداد چاپ شدند. سردبیر رستخیز ابراهیم پورداود بود که تخلص ادبی‌اش «گل» بود. یکی از مشخصات این روزنامه که متأثر از گرایش‌های وطن‌خواهانه ملیون و روشنفکران ایرانی و شخص پورداود بود، توجه به تاریخ ایران باستان و مجد و عظمت شاهنشاهی‌های هخامنشیان و ساسانیان بود، تا از این راه، احساسات ملی‌گرایانه مردم را تحریک کنند و آنان در جنگ علیه روسیه و انگلیس شرکت کنند. البته به مرور لحن روزنامه تغییر کرد و احتمالاً پس از تماس با مهاجرین که به کرمانشاه آمدند و مشاهده نفوذ و نقش علما در این حرکت، از ایران و اسلام در یک ردیف نام برده شد. هدف دیگر روزنامه، مانند اکثر روزنامه‌های آن عصر، بالا بردن سطح معلومات مردم بود.

در این گفتار تاریخچه رستخیز، سیر تحول و کیفیت مطالب آن تحلیل خواهد شد تا بدین وسیله بخشی دیگر از تاریخ پرنشیب و فراز ایران، از ابهام به درآید.

کلید واژه: رستخیز، روزنامه، پورداود، مهاجرت، آلمان، جنگ جهانی اول.

بیشتر منابعی که درباره مهاجرت ملیون در جنگ جهانی اول نوشته شده است به روزنامه‌ای به نام رستاخیز اشاراتی شده که متأسفانه دقیق نیست. نویسندگان، اکثراً روزنامه را ندیده‌اند و آن چه درباره آن نوشته‌اند آشفته و نادقیق است. در اینجا سعی شده است این روزنامه که نام صحیح آن رستخیز و نه رستاخیز بوده است معرفی و بررسی گردد. ظاهراً مهاجرین در مدت اقامت دوم خود در کرمانشاه که از شوال ۱۳۳۴ تا ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ به طول انجامید روزنامه‌ای به نام اخبار منتشر می‌کردند که تا کنون نمونه‌ای از آن یافت نشده است.^۱

رستخیز از سوی کمیته ملیون ایرانی مقیم برلین که عده‌ای از اعضای آن از سوی آلمان به بغداد، اسلامبول و ایران اعزام شدند، منتشر می‌شد و بدون شک مخارج آن را دولت آلمان تامین می‌کرد، چون همان طور که نشان داده خواهد شد، رستخیز به شدت مبلغ و مدافع سیاست آلمان در ایران بود.

در مجموع ۲۵ شماره رستخیز منتشر شد ولی تعدادی که تا کنون به دست ما رسیده ۱۶ شماره است که از این قرار می‌باشند.^۲ شماره‌های ۱، ۲، ۴، ۵، ۷، که از ۲۶ رمضان تا ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۳ در بغداد انتشار یافت و شماره‌های ۱۲ تا ۲۲، که از ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ تا ۱۰ ربیع‌الثانی در کرمانشاه و پس از خروج مهاجرین از آن شهر در تاریخ ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ مجدداً دو شماره دیگر رستخیز در بغداد منتشر گردید و سپس روزنامه تعطیل شد. این روزنامه هفته‌ای یک بار در بغداد و هفته‌ای دو بار در کرمانشاه منتشر می‌شد. بنا به نوشته علی اصغر مصطفوی که زندگانی پورداوود را نگاشته است، از شماره ۹ به بعد اداره رستخیز به کرمانشاه انتقال یافت ولی متأسفانه منبع خود را یاد نکرده است.^۳

زمانی که جنگ جهانی اول در رمضان ۱۳۳۲ در اروپا آغاز شد، دولت ایران بی‌طرفی خود را اعلام کرد^۴ ولی ملیون تحت تاثیر هیجان عمومی کوشش کردند از این موقعیت استفاده کنند. به ویژه دموکرات‌ها که سابقه مخالفت با روس‌ها را داشتند به تکاپو افتادند تا دولت را وارد جنگ علیه روس و انگلیس کنند و به این منظور با آلمان‌ها تماس برقرار کردند.^۵

سیاست شرقی آلمان در این جنگ به تدریج شکل گرفت. رکن اصلی آن سیاست تا مدت

ها دست یافتن به افغانستان و هندوستان از طریق ایران بود، با این هدف که در آن کشورها شورش‌هایی علیه انگلیسی‌ها بر پا دارند. به همین دلیل ایران مورد توجه آلمان قرار گرفت. از این پس آلمانی‌ها سعی داشتند با اعمال نفوذ در ایران آن کشور را وادار سازند تا سیاست بی‌طرفی خود را کنار گذارد.^۶

هنوز شش ماه از آغاز جنگ نگذشته بود که آلمانی‌ها به برانگیختن ایلات در فارس، اصفهان، جنوب و غرب ایران مشغول شدند و تبلیغ بین عشایر و پخش اسلحه میان آن‌ها آغاز شد. دولت‌های روسیه و انگلیس نیز بی‌طرفی ایران را رعایت نکردند و به تدریج دامنه جنگ به داخل خاک ایران کشیده شد و بی‌طرفی این کشور به طور کامل نقض گردید.

عملیات آلمانی‌ها در غرب زیر نظر کنت کانتیز وابسته نظامی آلمان انجام می‌گرفت.^۷ کانتیز در اواخر شوال ۱۳۳۳ به تهران آمد و پس از مذاکرات پنهانی با دموکرات‌ها که هوادار آلمان و پیرو سیاست آن کشور بودند، به غرب ایران عزیمت کرد. هدف کانتیز ایجاد شورش در میان عشایر بود و به همین علت کوشش کرد با وعده و وعید آن‌ها را برانگیزد. از طرفی نیز با نظام‌السلطنه حکمران لرستان ارتباط برقرار کرد^۸ و پس از چندین ملاقات در صفر ۱۳۳۴ قراردادی با وی منعقد نمود.^۹ طبق این قرارداد هرگاه دامنه جنگ به شهرهای ایران کشیده می‌شد، آلمان استقلال و تمامیت ارضی ایران را تا ۲۰ سال تضمین می‌کرد و در برابر آن ایران به سود آلمان و متحدانش در جنگ شرکت می‌جست. ریاست جنبش ملی و فرماندهی کل به نظام‌السلطنه سپرده می‌شد و کانتیز از طرف دولت متبوع خود قول ارسال اسلحه، پول و اعزام افسران آلمانی و عثمانی را داد. ولی در واقع کانتیز اختیار انعقاد چنین قراردادی را نداشت و بعدها وزرای مختار آلمان از تایید این تعهدات به ویژه در موضوع تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران شانه خالی کردند و به همین دلیل بود که نظام‌السلطنه به تدریج به ترک‌ها تمایل پیدا کرد.

تقریباً هم‌زمان با مذاکرات نظام‌السلطنه و کانتیز، در تهران رئیس‌الوزراء، مستوفی‌الممالک یک سیاست دو پهلو در پیش گرفت.^{۱۰} از سویی با روس‌ها و انگلیسی‌ها مذاکره می‌کرد و از سوی دیگر سعی داشت از آلمانی‌ها امتیازاتی را به دست آورد. درخواست مستوفی از آلمان‌ها با تقاضای نظام‌السلطنه چندان تفاوت نداشت. مستوفی نیز ضمانت آلمان از تمامیت ارضی و استقلال ایران، اعطای قرضه، ارسال اسلحه و پول را

خواستار بود. در صورت قبول این شرایط و عقد قرارداد، ایران می‌توانست به سود آلمان وارد جنگ شود. هر چند این مذاکرات به جایی نرسید ولی انتشار خبر آن نگرانی شدید روسیه و انگلیس را به دنبال آورد و در نتیجه آن در ۸ محرم ۱۳۳۴ نیروهای روسیه که پیش از آن در انزلی پیاده شده بودند، از قزوین رهسپار کرج شدند.^{۱۱} در واکنش به این امر بنا به پیشنهاد مستوفی گروهی از وکلای مجلس، عده‌ای از دولتمردان، روزنامه نگاران، روشن فکران و مخالفین روس‌ها راهی قم شدند. این افراد به «مهاجرین» معروف شدند. وزیر مختار آلمان، عثمانی و اطیش نیز پیش از آن تهران را ترک کرده بودند و قرار بود احمد شاه نیز به مهاجرین پیوندد، اما در برابر تهدید روسیه و انگلیس از رفتن منصرف شد.^{۱۲}

مهاجرین در قم کمیته‌ای به نام کمیته دفاع ملی تشکیل دادند ولی نتوانستند مدت طولانی در این شهر بمانند و در برابر پیشروی روس‌ها از یک طرف به سوی ساوه و از طرف دیگر به سوی همدان، مهاجرین به اصفهان عقب نشینی کردند. چون بیم داشتند که از سوی روس‌ها به محاصره درآیند، لذا به اجبار اصفهان را ترک گفتند و بنا به دعوت نظام‌السلطنه راهی کرمانشاه^{۱۳} شدند.

از بدو خروج از تهران بین مهاجرین دو دستگی وجود داشت. دموکرات‌ها بیشتر به سیاست آلمان‌گرایی داشتند و از پشتیبانی آن‌ها بهره می‌گرفتند. اعتدالیون و علمایی که در این حرکت شرکت داشتند به ناچار با دموکرات‌ها همکاری می‌کردند و ریاست سلیمان میرزا رهبر حزب دموکرات را پذیرفتند. ولی زمانی که به کرمانشاه رسیدند و به نظام‌السلطنه پیوستند، این رابطه تغییر کرد. اعتدالیون به نظام‌السلطنه نزدیک شدند. عده‌ای از دموکرات‌ها هم به او پیوستند و نظام‌السلطنه که نتوانست ضمانتی را که از آلمان‌ها تقاضا داشت به دست آورد و کمکی هم از سوی آلمانی‌ها نرسیده بود، به عثمانی نزدیک شد.^{۱۴} به این دلیل دو دستگی موجود شدت یافت. چرا که دموکرات‌ها کماکان هوادار آلمان بودند. این تضاد بعد از آن که مهاجرین کرمانشاه را به مقصد قصر شیرین ترک گفتند، عمیق‌تر شد.

از آغاز جنگ، آلمان‌ها عده‌ای از اعضای کمیته ملیون ایرانی مقیم برلین را برای پشتیبانی از فعالیت آلمان به بغداد، ایران و اسلامبول اعزام داشتند.^{۱۵} این کمیته با کمک دولتمردان آلمانی، از میان ایرانیان ملی‌گرای تبعیدی، تشکیل شده بود. برای به سامان رساندن این مهم، تقی‌زاده که زمانی رهبر حزب دموکرات بود در صفر ۱۳۳۳ از امریکا به برلین آمد و هر چند

ریاست کمیته با وی نبود ولی مغز متفکر آن محسوب می‌شد.^{۱۶} کمیته ملیون خواستار حفظ تمامیت ارضی ایران از سوی آلمان، اطریش و عثمانی بود. همچنین تقاضای کمک مالی و تسلیحاتی داشت. در واقع هدف نهایی کمیته این بود که با متحد ساختن ایرانیان و با پشتیبانی آلمان، ایران را از چیرگی روسیه و انگلیس رها سازد. گروه‌هایی که طی ماه‌های جمادی الاول و جمادی‌الثانی به ایران، اسلامبول و بغداد رهسپار شدند، سعی داشتند مقدمات شورش عمومی را فراهم آورند. «گرکه» که با مطالعه اسناد کمیته معتقد است که اعضای کمیته بین دولت آلمان و مهاجرین میانجی بودند و اهمیت داشتند.^{۱۷} در مجموع کمیته با حزب دموکرات و سلیمان میرزا رهبر حزب نزدیک بود اما با نظام‌السلطنه که به ترک‌ها گرایش داشت، همسو نبود.^{۱۸}

جمال‌زاده یکی از اعضای کمیته برلین بود که در اسلامبول و بغداد به فعالیت پرداخت. اندکی بعد از اعزام او اسماعیل امیر خیزی، ابراهیم پورداوود و میرزا اسماعیل نوبری از سوی کمیته برای کمک به وی رهسپار بغداد شدند.^{۱۹} از جمله اقدامات کمیته در بغداد انتشار روزنامه رستخیز بود. مدیر مسئول روزنامه در بغداد عبدالامیر نامیده شده که احتمال می‌رود نام مستعار پورداوود بوده است. پورداوود پیش از آن روزنامه‌ای به نام ایران‌شهر را در پاریس همراه با محمد قزوینی و اشرف زاده منتشر کرده بود.^{۲۰} همچنین مقاله‌هایی با عنوان رستخیز و انتقام در روزنامه خاور چاپ اسلامبول منتشر کرده بود.^{۲۱}

در اواسط ذی‌قعدة ۱۳۳۳ اداره روزنامه از بغداد به کرمانشاه منتقل گردید و از آن پس پورداوود سر دبیر و صاحب امتیاز و مدیر روزنامه قلمداد شد. ولی در پایان هر شماره از «محمدتقی» نامی به عنوان مدیر مسئول یاد می‌شد.

انتقال روزنامه به کرمانشاه منطقی به نظر می‌رسید؛ چرا که کرمانشاه از یک سال پیش از آن مرکز عملیات ضد روسی و انگلیسی بود. «شونمان» قنصل آلمان قنصل‌های روسیه و انگلیس را از آن شهر بیرون رانده بود و از آغاز مهاجرت، مانند بسیاری از شهرهای دیگر اهالی کرمانشاه کمیته دفاع ملی تشکیل داده بودند.^{۲۲} علت دیگر انتقال اداره روزنامه از بغداد به کرمانشاه شاید مسئله سانسور آن از سوی ترک‌ها بوده است. پورداوود در پوراندخت‌نامه می‌نویسد که چون حاضر نبود از اتحاد اسلام که برنامه ترک‌ها بود جانب داری کند، دیگر اجازه انتشار رستخیز را به او ندادند.^{۲۳}

رستخیز یکی از نشریاتی بود که به هواداری از سیاست آلمان منتشر می‌شد. نشریه مهم‌تر و معروف‌تر، کاوه بود که تقی زاده آن را سال بعد در برلین به چاپ رساند. روزنامه دیگر؛ خاور بود که در اسلامبول به همت سید محمد توفیق از اعضای کمیته ملیون ایران در اسلامبول انتشار می‌یافت.

شاید رستخیز را نتوان به معنای واقعی یک روزنامه خواند؛ چرا که مانند بسیاری از نشریات آن عهد که روزنامه نامیده شده‌اند حاوی خبر چندانی نیست، بلکه بیشتر شباهت به رساله‌های سیاسی، شعارگونه و جنجال برانگیز دارد که با هدف و پیام خاصی منتشر می‌شد. لحن آن بسیار تند و انتقادی است: «ایرانیان این خاک که این گونه بازیچه دیوان و ددان شد، آرامگه نیاکان شماست، آغشته به خون عزیزان شماست..» یا: «ملت ایران از سیه روزی دشمنان برخوردار، فریاد انتقام بلند نموده و ایران را در آینده آزاد و سرافراز می‌خواهد..»^{۲۴} اخبار آن نامرتب درج می‌شد و موضوعات و مطالب آن نظم چندانی نداشت. زبان رستخیز ساده بود و مانند کاوه به تاریخ ایران باستان و عظمت امپراطوری هخامنشیان و ساسانیان توجه داشت تا از آن راه حس ملی‌گرایی را در مردم برانگیزاند: «کوه در مقابل حس ملی اندک است، دریاها در پیش جنبش ملی قطره ایست» یا: «هنوز تخت داریوش به جاست، هنوز تارم خسرو انوشیروان به پاست... از این بیش سستی خویش و ستم دشمنان را روا مدارید».

شعرهای وطنی پورداوود که «گل» تخلص می‌کرد نیز همین مطالب را تکرار می‌کرد:

شاپورکو، بهرام کو، آن شوکت و آن نام کو

کو اردشیر بابکان، ایرانیان ایرانیان

کو خسرو ساسانیان، افسوس طی شد آن زمان

یادی از این شاهنشهان، ایرانیان ایرانیان^{۲۵}

به نظر می‌رسد که به مرور لحن پورداوود تغییر کرد و از ایران و اسلام، هم تراز نام برد. همچنین در ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ حکم جهاد را که از سوی آیات عظام آقای سیدمصطفی کاشانی (پدر آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی)، شیخ‌الشریعه اصفهانی، سید علی تبریزی و ملا محمدحسین قمشه علیه روسیه و انگلیس صادر شده بود، منتشر ساخت و اضافه نمود که این فتوی به خط و مهر مبارک حجج اسلام در اداره رستخیز موجود است و هرکس بخواهد

زیارت کند، می‌تواند.^{۲۶}

* * *

شماره اول رستخیز هدف روزنامه را، که آگاه کردن ایرانیان بود اینچنین اعلام کرد: «رستخیز به معنای قیامت است و در آن روز مردگان دوباره جان و روان گرفته و هرکس موافق رفتار و کردار خود اجر و پاداش یا عقوبت و مکافات می‌یابد. امروز که جنگ و بی‌کاری چنان مدهش و مهیب است که صفحات تاریخ مانندش را نشان نمی‌دهد مغرب تا مشرق دنیای قدیم را در زیر سپر شهر شوم خود کشیده، می‌توان روز رستخیز نامید.» همچنین نوشت که به هیچ فرقه‌ای گرایش ندارد و تاکید کرد: ایرانیان باید بدانند که اگر امروز برنخیزند، تا فردای قیامت هم برنخواهند خواست.^{۲۷} از نظر نویسندگان رستخیز، مانند بسیاری از روشن فکران آن زمان این جنگ فرصتی فراهم آورده بود که می‌بایست از آن به سود استقلال ایران استفاده کنند.

لحن رستخیز نسبت به آلمان ستایشگرانه بود و با تحسین از پیروزی‌های آن به ویژه در جبهه شرق می‌نوشت و همه را از پرتو علم و دانش مردم آن می‌دانست. یک بار از قول یک روزنامه سوئیسی نوشت: «قوت است که آلمانیان را مورد سرزنش ساخته و دشمنان را بر آن داشته که بگویند آیین و کیش آلمانیان همان قوت است، جز نیرو و زور معبودی ندارند.» و افزود «قوت خود عدالت نیست فقط سوء استعمال آن شایسته ملامت است.»^{۲۸}

از نظر رستخیز، آلمان با قدرت علم و بینش سرداران و مهندسين دانشمند باهنر خویش جنگ را پیش می‌برد. روزنامه همچنین آمار فراوانی از اقتصاد، صنعت، تجارت، جمعیت، راه آهن، مستعمرات، ثروت و وضع بحریه آلمان ارائه می‌داد و آن را با فرانسه و انگلیس مقایسه می‌کرد که به احتمال زیاد مأخذ آن روزنامه‌های آلمانی بود.^{۲۹}

روزنامه با نفرت از انگلیس، فرانسه و به ویژه از روسیه یاد می‌کرد و می‌نوشت که چگونه روس‌ها در جنگ رسوایی به بار می‌آوردند. یک بار نوشت: «اگر سربازان روسیه به ضرب تازیانه افسران خود می‌جنگند، ایرانیان به دلیل بی‌داد و ستم‌هایی که کشیده‌اند برخاسته‌اند و تا موفق نشوند دست نخواهند کشید.» رستخیز، زمان را «زمان برخاستن و افتادن ملت‌ها» می‌دانست.

«روسیه شکست دیده در اروپا گرفتار چنگال آهنین عقاب آلمان، سرافکنده و شرمسار

می‌خواهد در ایران اظهار قدرت و توانایی نماید، شاید آن همه رسوایی را جبران کنند. خوش‌بختانه شکست روس‌ها در اروپا رعبی که در سال‌های دراز با هزار شقاوت و بی‌رحمی در دل‌های ما انداخته بودند و ممکن بود تا دامنه رستخیز ما ایرانیان را مغلوب سازد، از دل‌ها برداشته شد.^{۳۰}

رستخیز مکرر به رابطه تاریخی ایران و روسیه و ایران و انگلیس و اجحاف آن دولت‌ها نسبت به ایران از جمله واقعه رشت، مشهد و به دار آویختن‌ها اشاره می‌کرد و مقاله‌هایی در این باره انتشار می‌داد. به عنوان نمونه در یکی از شماره‌های خود نوشته بود: «همه نابکاری‌های روس‌ها با تصویب انگلیس بود و کج روی‌های انگلیس با تصویب روس‌ها».

«روس و انگلیس دو دشمن دیرینه ایران بهتر دانستند که در همین روزهای خونین جنگ جهانی‌ها را یک‌سره نموده فردا پس از صلح، دوباره ایران موضوع رقابت و هم‌چشمی دول نگردد. اینک که سلاح در دست است چرا قسمتی را برای برانداختن ایران به کار نبرده از خیال ایران آسوده نشوند. گویا این دو دشمن اندیشه کرده‌اند که مبادا یک روز ایرانیان با آنان دست به گریبان شوند. البته روسیه و انگلیس خود را فریب نداده و درست فهمیدند که ایرانیان به هر فداکاری که باشد، استقلال خود را به آسانی از دست نخواهند داد».^{۳۱}

در عین حال داوری رستخیز نسبت به روسیه همیشه تندتر می‌نمود: «هنوز آه آتشین مادران داغ دیده و خواهران ماتم زده در سینه‌ها بلند است. کی است در ایران که خون ریزی تبریز را فراموش کرده باشد. کی است که بیداد رشت را از یاد داده باشد. هنوز بازگشت آواز توپ روسیه از روضه مطهره حضرت امام رضا به گوش می‌رسد. هنوز خون ثقة‌الاسلام در جوش است».^{۳۲}

دو نکته اصلی سیاست آلمان که عبارت از اهمیت نقش ایلات و عشایر در جنگ و مساله بی‌طرفی ایران بود، مورد توجه رستخیز قرار داشت. آلمان‌ها از آغاز جنگ در صدد برانگیختن ایلات و عشایر برای شرکت در جنگ بودند و از این رو توجه ویژه‌ای به عشایر معطوف می‌داشتند.^{۳۳} روزنامه کوشش می‌کرد با یادآوری نقش تاریخی عشایر، رگ غیرت آن‌ها را به جوش آورد: «تاکنون فتوحات و محاربات داخلی و خارجی ایران از برکات جنگ‌های ایلاتی بوده و غیرت و حمیت و فتوت ایلات و خوانین و بزرگان و سرداران و مشایخ عشایر و قبایل ایران را نجات داده و قوای ایران همان قوای ایلاتی است... رنگ

مرکب تواریخ و صفحات جراید الی‌الابد ثابت است.»^{۳۴} رستخیز از شماره اول به توضیح تاریخچه و ویژگی‌های ایلات بزرگ مانند ایل بختیاری، عرب فارس، و ایلات غرب مانند سنجابی، کلهر و کلیایی پرداخت و اطلاعات جالب توجهی در این باره فراهم آورد.

نکته دوم سیاست آلمان مسأله بی‌طرفی ایران بود. آلمان از ابتدای جنگ کوشش می‌کرد که ایران را وادارد تا علیه روس و انگلیس اعلام جنگ کند. در مذاکرات بین مستوفی‌الممالک و پرنس رویس و همچنین «نظام‌السلطنه» و «کانیتز» و پس از «کانیتز» و زرای مختار آلمان، «واسل» و «نادولنی» این مسأله مورد گفتگو قرار گرفت اما به نتیجه نرسید، چون در مقابل چنین اقدامی هم مستوفی و هم نظام‌السلطنه خواستار تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران از سوی آلمان بودند، امری که از نظر آلمانی‌ها ناممکن بود. در واقع نظام‌السلطنه مدعی بود که با اقداماتی که در پیش گرفته، عملاً وارد جنگ شده است ولی آلمانی‌ها این را قبول نداشتند و اصرار داشتند ایران به طور رسمی اعلان جنگ کند.^{۳۵}

رستخیز که همیشه حامی موضع‌گیری آلمان بود درباره بی‌طرفی نیز همان شیوه را دنبال می‌کرد. در ۲۰ شوال ۱۳۳۳ نوشت: «ایران سالی در سایه بی‌طرفی به سر برد ولی چه بی‌طرفی، رسوایی و ننگ.»^{۳۶}

در مقاله‌ای در ۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ با عنوان: «به کدام طرف باید پیوست»، نوشت در سیاست حس انتقام و دوستی مطرح نیستند و جز منافع وطن چیز دیگری قابل توجه نیست.^{۳۷} «امروز ایرانیان فقط خواستار آزادی و استقلال‌اند. بی‌طرفی که دولت در اول جنگ اعلان کرد بی‌معنی است، چون دولتی بی‌طرف می‌ماند که استقلال وی از هر حیث محترم شناخته شده باشد.» و افزود: «همان طوری که ما خواستیم از گیر و دار استفاده نموده وطن خود را از چنگال دشمنان برهانیم، دشمنان ما نیز خواستند از این غوغای عالم گیر استفاده نموده و کار ایران را یکسره نمایند. زیرا گمان بردند در این روزگار ایران را فریادرسی نیست.» سپس این پرسش را مطرح کرد که اکنون که از همه گوشه‌های کشور مردم گروه گروه به پا خواسته‌اند از کدام کشور باید کمک خواست. روسیه و انگلیس را رد می‌کند چرا که سال‌ها است ایران را اسیر کرده‌اند و ایرانیان توان ایستادگی و ستیز با آن‌ها را ندارند و نتیجه می‌گیرد که یگانه راه نجات ایران همکاری با آلمان، اطریش و عثمانی است. در مقاله‌ای دیگر با عنوان «چه باید کرد» نیز همین مسأله را دنبال می‌کند و می‌نویسد که این جنگ فرصتی است برای ایران تا قد

علم کند.^{۳۹} «جنگ عمومی اروپا را مقدس بدانیم زیرا که در پرتو این جنگ روز خوشبختی به ما نزدیک شد» و پیش بینی نمود که روسیه و انگلیس در این جنگ شکست خواهند خورد. علاوه بر بحث درباره سیاست آلمان، رستخیز به مسائل دیگری نیز توجه داشت. از جمله جسته گریخته اخبار جنگ در اروپا، حرکت قشون عثمانی و نیز اخبار جبهه‌های جنگ در ایران را درج می‌کرد. واعظزاده، یکی از اعضای کمیته برلین، مخبر روزنامه بود و اخباری درباره جنگ در جبهه ایران به روزنامه می‌فرستاد. اما در مجموع به علت مشکلات مخابرات، اخبار جنگ زیاد منتشر نمی‌شد. شاید به همین دلیل نیز اخبار تهران بجز یک بار در روزنامه منعکس نشده است.^{۴۰} البته منبع اصلی روزنامه جراید خارجی بوده است.

روزنامه مقاله‌هایی به قلم دیگران نیز منتشر می‌کرد مانند مقاله‌هایی درباره حفظ‌الصحه به قلم دکتر حبیب‌الله، یا مقاله‌ای درباره ژاندارمری به قلم «یک نفر وطن پرست» که به احتمال زیاد محمدتقی خان پسیان بوده است.^{۴۱} شرایط اسفناک معارف کرمانشاه نیز از سوی «یک نفر معارف خواه» مطرح شد.^{۴۲} در ۶ ربیع‌الثانی، روزنامه مقاله‌ای با امضای م.یحیی احتمالاً میرزایحیی دولت‌آبادی که به کرمانشاه وارد شده بود و پیش از آن نیز شعری از وی درج شده بود، منتشر کرد که فحوای آن با محتوای مقالات روزنامه تفاوت کلی داشت.^{۴۳}

عنوان این مقاله «نمونه تکلیفات بعد» بود. در آن به «طبقه رنجبر» توجه شده که از آغاز مشروطیت چندان بدبختی و سیه روزی دیده که در دوره استبداد مانند آن را مشاهده نکرده بود و با الفاظی چون مسکن‌های خاک‌نشینان و چادرهای خالی صحراگردان از برهنگی زنان و کودکان می‌نویسد و به دهات و قصبات خراب و ویران اشاره دارد. سپس می‌افزاید: «رعیت از دولت عدالت و امنیت می‌خواهد تا در سایه آن دانه‌ای چند که پرورانیده و برای قوت لایموت خود و عیال و اولادش ذخیره کرده در دست او بماند». و اضافه می‌کند که «اگر گرسنه و برهنه ماند کجا می‌داند انقلاب و تکامل چیست کجا می‌فهمد بدبختی وی تقصیر مشروطیت نیست.... از کجا پی می‌برد که دست تخریب اجانب است که خانه او را به غارت داده» است؟ سپس بحث می‌کند که اکنون که قسمتی از مملکت از لوٹ وجود دشمن پاک شده حکومت نمونه بر پا کنیم تا بتوانیم ثابت کنیم که ایرانی آزاد می‌تواند بخوبی خود را اداره نماید.^{۴۴}

روزنامه مطالبی نیز درباره شرایط زندگی در کرمانشاه مانند وضع بد عدلیه یا کثافت کوچه و بازار منتشر می‌کرد.^{۴۵} همچنین مطالب مفصلی از قوانین بین‌المللی در زمان جنگ درج

نمود و چندین داستان کوتاه ساده با هدف برانگیختن احساسات ملی منتشر کرد.^{۴۶} هم زمان با آمدن نظام السلطنه به کرمانشاه روزنامه مطالبی درباره خشایار شاه و تهییج سپاهیان و مردم به جنگ علیه یونان نوشت و آشکار است که هدفش برانگیختن احساسات ملی و وطنی و ایجاد وحدت در میان مردم بوده است.^{۴۷} یک بار اعلان جالب توجهی از کفیل ژاندارم‌ری و فرمانده نظامی، سیدحسین ماژور منتشر کرد که از جو آشفته شهر قبل از آمدن نظام السلطنه حکایت داشت. در این اعلان آمده بود که هیچ کس حق تیراندازی بی دلیل ندارد، همچنین اجتماعات مظنون، القاء فساد، مذاکرات و شایعات بی اصل را در بازار منع می‌کرد.^{۴۸}

به نظر می‌رسد تا زمانی که روزنامه در بغداد منتشر می‌شد، به دولت مرکزی ایران توجه بیشتری نشان می‌داد، چنانچه در ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۳ از این صحبت می‌کند که مردم باید مطیع دولت برگزیده خود باشند و خود را جدای از آن ندانند. نیروی دولت از ملت است. تا ملت پشتیبان دولت است، وطن رستگار است. دولت نیز که مقدرات کشور را در دست گرفته و مسئول همه گونه پیش آمدها است، در مقابل ملت تکلیف بزرگی بر عهده دارد. از این رو می‌بایست هر چه زودتر خود را با ملت همسو نشان دهد تا ملت را از رفتار خودسرانه باز داشته، شیرازه نظام کشور از هم نگسلد.^{۴۹}

اولین خبری که پورداوود از مهاجرت (که از ۱۰ محرم آغاز شده بود) می‌دهد در ۷ ربیع‌الاول است. احتمال می‌رود وقتی او به کرمانشاه رسید از این جریان با خبر شده است. در آن تاریخ با اشاره به شخصیت نظام السلطنه، از شجاعت و شهامت وی می‌نویسد که «قد مردانگی علم کرده به جمع آوری قوای متفرقه مدافعین ملی قیام و اقدام کرده» است.^{۵۰}

در همان شماره مژده می‌دهد که نظام السلطنه قوایی تحت فرماندهی خود جمع کرده، به صحنه وارد شده و آن جا را اردوگاه عمومی قرار داده است. پورداوود اظهار امیدواری می‌کند که با تشکیل مرکز نظامی و داشتن رئیس و فرمانده مطاع و اقدامات ملت خواهانه و وطن پرستانه کمیته دفاع ملی مرکزی و شعب آن که در تمامی ولایات جنوبی و غربی ایران کوشش می‌نمایند، امور مدافعه ملی در یک مجرای طبیعی که مایه روسفیدی ملت باشد، جاری گردد. پس از آن تلگراف نظام السلطنه را از صحنه به کرمانشاه خطاب به «علمای اعلام و حجج اسلام» درج می‌کند که طی آن خبر از مخاطرات ایران می‌دهد که: «حالا وقتی است که عموم مسلمین اختلافات شخصی و نفاق داخلی را کنار گذاشته، محض حفظ استقلال مملکت

و حراست بیضه اسلامیت با یک جدیت کامل در دفع دشمنان دین، نام نیکی از خودشان باقی بگذارند». سپس از اقدامات خود در این راه می‌نویسد که با جمعیت زیادی به طرف دشمن حرکت کرده است. نظام‌السلطنه تلگرافی نیز به میرزا طاهر تنکابنی از وکلای مجلس سوم و از جمله مهاجرین و کمیته دفاع ملی در همین زمینه مخابره می‌کند که در همین شماره درج گردیده است.

در ۱۲ ربیع الاول تلگرافی از نظام‌السلطنه خطاب به اعضای کمیته دفاع ملی کرمانشاه منتشر می‌کند و در آن خبر فتح کنگاور و شکست روس‌ها را می‌دهد. سپس روزنامه به توصیف موقعیت استراتژیک آن مکان می‌پردازد.^{۵۱} در شماره بعدی نیز تاریخچه‌ای از مهاجرت و تشکیل کمیته دفاع ملی و حرکت مهاجرین از اصفهان به سوی بروجرد را ارائه می‌دهد.^{۵۲} ولی در مجموع اطلاعات روزنامه از این وقایع زیاد دقیق نیست.

سرانجام در سوم ربیع‌الثانی رستخیز ورود نظام‌السلطنه از صحنه به کرمانشاه و استقبال پرشور مردم را به شکل زیر گزارش می‌کند:

«دسته‌های پلیس ژاندارم، سوارهای دفاع ملی، قشون نادری از سواره و پیاده با موزیک نظامی تا آن طرف پل قره سو که یک فرسخی شهر است، رفته بودند. در سرپل هم عده زیادی از سوارهای شهری اعیان، اشراف، تجار، سردارهای محترم منتظر تشریف فرمایی حضرت معظم‌له بودند. در این طرف پل قره سو نیز آقای معظم و آقای سالار ارفع کلهر با کلیه سوارهای خودشان به استقبال پیوستند. آقای جهان‌بخش خان گوران و آقای ایلخانی نیز با سوارهای خود به استقبال کنندگان ملحق گردیدند. اغلب کسبه و تجار و اصناف دکان خود را بسته برای ابراز احساسات وطن پرستانه خویش از شهر خارج شده، در دو طرف راه ایستاده بودند. آثار مسرت و خوشحالی در تمام مستقبلین مشاهده می‌شد و غالباً ورود میمنت مسعود یک چنین سردار نامی را به یکدیگر تبریک می‌گفتند. تقریباً نیم ساعت به غروب مانده با یک عظمت و شکوه فوق‌العاده که ناشی از حیات استقلال پرورانه اهالی بود از دروازه با کالسکه ورود فرموده به دیوانخانه دولتی نزول اجلال فرمودند. در تمام کوچه‌های سر راه جمعیت ایستاده صدای همهمه مسرت آمیز ایشان بلند بود.»^{۵۳}

رستخیز اطلاعات دیگری نیز درباره مهاجرین دارد. از جمله ورود اعضای کمیته دفاع ملی و فرقه دموکرات و عده‌ای از وکلای مجلس به کرمانشاه و استقبال مردم را گزارش

می‌دهد و ورود ایشان را تبریک می‌گوید.^{۵۴} تلگراف‌هایی نیز از آیت‌الله سیدمصطفی کاشانی که از اقدامات نظام‌السلطنه اظهار خرسندی کرده بود و یا تلگراف‌های نایب حسین کاشی در رد تقصیرات خود و حمایت از مهاجرین و اعلام ورود خود را به کرمانشاه با هدف مهاجرین منتشر نمود.^{۵۵}

بطور کلی به نظر می‌رسد که پورداوود با محافل مهاجرین یا لااقل اطرافیان نظام‌السلطنه زیاد نزدیک نبود؛ چون وی از کمیته دفاع ملی و جلسه آن می‌نویسد: در صورتی که در کرمانشاه مهاجرین هیأتی به عنوان هیأت دولت موقت تشکیل دادند که پورداوود از آن یاد نمی‌کند. البته گفتنی است که دولت موقت که شامل هیأت مجریه و مقننه می‌شد، در کرمانشاه رسمیت نیافت و فقط وقتی مهاجرین به قصر شیرین عقب نشستند، رسمیت پیدا کرد.^{۵۶} پورداوود یا از تشکیل حکومت موقت بی‌اطلاع بود، و یا به اشتباه آن را با کمیته دفاع ملی یکی می‌دانست. شاید علت اصلی این بود که پورداوود و به طور کلی اعضای کمیته ملیون برلین با دموکرات‌ها نزدیک بودند و نه با نظام‌السلطنه. سلیمان میرزا رهبر حزب دموکرات به مرور کنار گذارده شده بود و به علت مخالفت با سیاست نظام‌السلطنه با دولت او همکاری نمی‌کرد.

تمام مطالب رستخیز از امیدواری حکایت دارد و اگر هم پورداوود تردیدی درباره آینده حرکت ملیون داشته است، نه تنها آن را در مقالات خود منعکس نکرده است، بلکه در همه جا اظهار خوش بینی کرده است. حتی در مصاحبه‌ای که با وزیر مختار آلمان در کرمانشاه در باره نرسیدن اسلحه و مهمات جدید جنگ نمود، نوشت: «از این بابت خاطر جمعی تمام حاصل نموده، دانستیم که آلمان‌ها پس از آن همه فداکاری و رنج، ایران را از دست نخواهند داد و به هر قسمی است به وعده‌های خود وفا نموده ما را در روز سخت بی‌اسلحه نخواهند گذارد». و اشاره می‌کند که اگر تاکنون اسلحه نرسیده است به علت بسته بودن راه صربستان بوده است. اکنون که راه باز شده اسلحه خواهد رسید بطوری که مقداری هم هر روز می‌رسد و جای تشویش نیست.^{۵۷}

همچنین درباره شکست قوای مهاجرین و ترک‌ها از روس‌ها در کنگاوز و بید سرخ در دهم ربیع‌الثانی با امیدواری نوشت که «عقب‌نشینی قوا مصلحتی بوده»، چنانچه اتفاق افتاده که آلمان‌ها یا ترک‌ها نیز در نبردی عقب‌نشینی مصلحتی کرده باشند ولی افرادی که از نقشه‌های

نظامی بی اطلاع بودند آن‌ها را منع کرده‌اند. و افزود که البته نظامیان نمی‌توانند جزئیات عملیات خود را انتشار دهند، مبادا دشمن از رموز کار مطلع گردد. سپس تأکید کرد: هم وطنان باید بدانند که علت عقب نشینی اردو به همین دلایل بوده و باید به فرماندهی اردوی ملی اعتماد کنند. در قسمت دیگر روزنامه خوانندگان خود را از آتیه مطمئن می‌کند که نباید این فرصت فوق‌العاده را که جنگ ایجاد کرده است، از دست بدهند و حمایت از این حرکت را وظیفه همه می‌داند و می‌نویسد: «موقعیت، موقعیت فوق‌العاده است و اقدامات فوق‌العاده لازم است». ولی شکست قوای مهاجرین و ترک‌ها در کنگاور و بید سرخ^{۵۸} باعث شد که مهاجرین نتوانند در کرمانشاه بمانند. نیروی کمکی ترک نیز نتوانست در برابر روس‌ها ایستادگی کند و با پیشروی روس‌ها، مهاجرین با شتاب کرمانشاه را ترک گفتند. مدت ۲ ماه در قصر شیرین بودند و با نزدیک شدن روس‌ها، به بغداد عقب نشینی کردند.^{۵۹}

هیأت اعزامی کمیته ملیون ایرانی در بغداد منحل شد و «اولریخ گرکه» که اسناد کمیته را مطالعه کرده است، به اختلاف‌های بین اعضای آن اشاره دارد که به علت اختلاف دموکرات‌ها با سایر مهاجرین شدت یافت.^{۶۰} بعضی از اعضا نیز از اعمال سانسور مقامات ترک شکایت داشتند و شماره آخر رستخیز توسط ترک‌ها سانسور شد. در هر حال عده‌ای از اعضا از جمله پورداوود بغداد را ترک کردند و به همکاری ادامه ندادند.^{۶۱}

پورداوود از استانبول نامه‌ای تحت عنوان شکوائیه به تقی زاده در برلین می‌فرستد: که به شرح ذیل می‌باشد:

پورداوود در این نامه از سختی‌ها و مرارت‌هایی سخن می‌گوید که در راه انتشار روزنامه «رستخیز» در بغداد متحمل شده است. گله عمده پورداوود نه از مصائب جنگ و سیاست‌های بیگانه، بلکه از دوستان و «رفقای» ایرانی کمیته مرکزی است که با دسیسه و رذالت مانع از پیشبرد کار دبیرخانه می‌گردند، جلسات بیهوده می‌گذارند، بر سر اسب و اشتر و قاطر گفتگو می‌کنند و بعد از شکست برنامه انتشار «رستخیز»، موجودی خزانه را بین خود تقسیم می‌کنند. پورداوود چاره جز سفر به استانبول نمی‌بیند، تا بتواند با حمایت دکتر وبر (Weber)، سفیر آلمان، یا حمایت سفیر ایران خود را به سوئیس برساند و دورتر از غوغای جنگ و سیاست بازی، با اقوام و نزدیکان راه ایران را به سویس بگشایند.

پورداوود می‌گوید: «با آن که تصمیم گرفته بودم هرگز در امور شخصی خویش جهد نکنم

و از وضعیت خود سخن نگویم، امروز از نگارش این نامه، ناگزیر شدم. زیرا نگرانم که (دیگران) سکوت‌م را به حساب عدم توجه به مسائل تعبیر نمایند و به من خرده بگیرند که نمی‌توانم خوب را از بد تمیز دهم. این نامه صرفاً برای برطرف کردن خطاها نوشته می‌شود. پیش از هر چیز باید یادآوری کنم که عطف به اعتمادی که به شما داشتم درخواست‌های شما که توسط میرزارضاخان به من ابداع شدند در سال گذشته چشم بسته تبعیت کردم و به برلین آمدم. مطابق چیزی که برای شما ادا کردم، به بغداد رفتم و در آنجا مشغول فعالیت شدم. دبیرخانه و نگارش روزنامه رستخیز در بغداد در آن گرمای مشتعل و در کرمانشاه بدون کمک، کار آسانی نبود، خلاصه آن که دوستان خودمان، مانع کار من می‌شدند، مع‌ذالک به کار ادامه دادم. پس از سقوط کرمانشاه، برای بار سوم در بغداد به ادامه انتشار رستخیز دست زدم تا یک شماره‌اش به چاپ رسید، اما با مخالفت برخی از دوستان، ترک‌ها انتشار این شماره را ممنوع کردند. من تصمیم گرفتم ماشین چاپ کوچکی در بغداد خریداری کرده، به قصر بروم و آن جا به کارم پردازم؛ اما دوستان از پرداخت وجه این عمل ممانعت نمودند. من در طول سال نهایت تلاش و جهدم را کردم و خویش را به سبب فقدان کاری شرمگین نمی‌دانم و شعرهای داخل روزنامه و همچنین مقالات خارق‌العاده در آن گواه سعی و کوشش شبانه‌روزی من هستند که بر خود هموار کردم. همواره در جلسات بیهوده دوستان بطور منظم شرکت کردم و خیلی متأسف هستم که هرگز مشخص نشد که چه کسی زحمت می‌کشد و چه کسی وقت را به بطلالت می‌گذراند ولیکن بنده به جرأت ادعا می‌کنم که فداکاری نموده‌ام و هیچ یک به اندازه من تلاش نکرده است و افتخار می‌کنم که هیچ‌گاه مزدوری نکرده‌ام. این طبیعی است که بعد از پایان کار روزنامه، در بغداد نمی‌توانستم بدون عنوان ادامه دهم. آدمها از من بد می‌گفتند، بخصوص که مرا مزدور آلمان‌ها خطاب می‌کردند و بدلیل ناملایمتی‌ها در طول این مدت و همچنین شایع پراکنی‌هایی که انجام شده بود مرا سخت نگران حیثیت خود و خانواده‌ام در رشت کرد، بنابراین تصمیم به ترک بغداد نمودم.

مجسم کنید وضع و حال ادیب و فرزانه‌ای را که در راه اعتلای ملی با تقی‌زاده پیمان‌کار و کوشش می‌بندد، توصیه‌های وی را از طریق رابط میرزارضاخان گردن می‌نهد، دارو ندارد و اندوخته خویش را فدای «رستخیز» می‌کند، مورد اذیت و آزار همکاران و «رفقا» قرار می‌گیرد، نگران انتقام گرفتن زورمندان ایران از بستگانش در رشت است، تنهایش می‌گذارند،

آخرین اندوخته خویش را در استانبول تمام می‌کند، هفته‌ها در انتظار عنایت «همکاران» و «همفکران» می‌نشیند، سفارت آلمان و ایران دست رد به سینه‌اش می‌گذارند، هموطنانش او را مزدور آلمان می‌نامند و سفیر آلمان به جای نجات وی از این مخمصه به بازگشت وی به بغداد و ادامه کار «رستخیز» پا می‌فشارد، بخت برگشته و پریشان دست التماس به سوی تقی‌زاده، میرزا محمدخان، هدایت و میرزارضاخان تربیت دراز می‌کند و وقتی تقی‌زاده نیز او را مورد بی‌مهری و شماتت قرار می‌دهد، نامه حاضر را می‌نویسد و شرح حال می‌دهد و رسماً از فعالیت کناره می‌گیرد و از وی می‌خواهد که اگر باز «رستخیز» ی در بغداد علم کردند، سردبیر و مدیر مسئول آن را حتماً بالای آن بنویسند، تا خوانندگان و هم میهنان بدانند که حساب وی از حساب سیاست‌بازان و مصلحت‌گران جداست و این «رستخیز» را با «رستخیز» وی ارتباطی نیست.

و می‌نویسد: سفیر ایران نیز با من خوب نبود، شاید به این خاطر که من عضو کمیته برلین هستم، شاید هم به این سبب که کسی در سال گذشته به نام من هجونامه‌ای در وصف او سروده و منتشر کرده بود. دست آخر سفارتخانه، آنجا که حاج سید ابوالحسن علوی نیز عزم سوئیس داشت، برای من نیز به‌مراه شماری دیگر به گرفتن اجازه سفر مبادرت ورزیدند و تنگدست شده‌ام. به راستی که بعد از آن همه تلاش و فداکاری، پس از آن خطرهای جانی مکرر، بعد از آن زشتی‌ها که «دوستان» بر من روا داشتند، اکنون مستحق این انزوا و تنهایی در استانبول نمی‌باشم. اگر دیگران در بغداد خزانه را بین خود تقسیم کردند و به جای دیگری رفتند، مرا چه تقصیر است؟ از این گناه، ذره غباری بر جامه من ننشسته. اگر قصد سفر به برلین داشتم، علت این بود که نمی‌توانستم مستقیماً به سویس بروم. لزوماً اگر در سفارتخانه آلمان از کناره‌گیری داوطلبانه‌ام از این مأموریت سخنی به میان نیاوردم، موجب آن بود که می‌ترسیدم آنگاه برای سفر من به سویس اقدامی نکنند. اما امروز این نامه را شخصاً به سفارتخانه تسلیم خواهم کرد و آقای دکتر وبر را در جریان استعفایم قرار خواهم داد. شما را تلگرافی از بغداد از این امر مطلع کرده بودم. بنابراین شایسته نبود که شما بر سر راه من مشکل بیافرینید. دکتر وبر مایل است مرا برای احیا «رستخیز» در سفر مجدد به بغداد متقاعد کند. پر واضح است که این امر امروز از توان من خارج است. دیگر به هیچ نحوی از انجا حاضر به فدا کردن خود نیستم. آنقدر بدی و کژی دیده‌ام که دیگر آمادگی این کار را در خود نمی‌بینم. آن سرمایه فکری و

معنوی‌ام را که به آینده تخصیص داشت، امروز از کف داده‌ام شاید هم سرمایه مادی‌ام را! مطمئناً در گزارشهای کاذبی که داده‌اند در حد توان به من افترا زده‌اند، لیکن من خود را مبرا می‌دانم و به خود می‌بالم که همواره در مقابل اغراض زشت «رفقا» ایستادگی کرده‌ام. و همین آنان را به انتقام گرفتن واداشت. از بدگویی‌ها و سعایت آنان باکی ندارم، اما بی‌مهری شما را بر نمی‌تابم. گویا شما نیز مثل سایرین خشمگین شده‌اید که باری من به عقاید و کردارم پشت کرده‌ام. این که دوستان و معتمدینم اعتماد از من برگیرند، آزارم می‌دهد. امیدوارم شما از انتخاب این جانب نادم نباشید و از اعزام من جهت خدمت به میهن به خطا نیندیشیده باشید. نقداً دیگر اصرار نمی‌ورزم، حقایق خود به خود روشن خواهند شد....

گذشته را بگذارم و توضیح مسایل گذشته را به آینده موکول کنیم. حال در استانبول تهی دست و گرفتار مانده‌ام: گناهی از خود نمی‌بینم. متأسفم که دیگر در زمره اعضاء کمیته نیستم. مایلیم به سویس بروم و تا پایان جنگ در آنجا بمانم و با خانواده‌ام تماس داشته باشم. شاید پول و خرج معاشم را تهیه کنم. من از شما ای دوستان، تقی‌زاده، میرزا محمدخان، هدایت، میرزارضاتربیت: تقاضا دارم از این وضع ناگوار نجاتم دهید؛ زندگی و حیثیتم در خطر است؛ از دکتر وبر، دبیر اول سفارت آلمان در استانبول، بخواهید مرا در اسرع وقت راهی کند. کمک شخصی دیگری را نمی‌خواهم. امیدوارم دوستانم ذلت مرا طلب نکنند و مساعی خویش را از من دریغ ندارند.

آنطور که شنیده‌ام، آلمانی‌ها هزار پوند برای «رستخیز» به بغداد فرستاده‌اند. طبعاً داشتن اسم در دنیا فراوان است. اما این یک اسم در هر حال در تعلق من است. من اجازه انتشار مجدد روزنامه به همین نام را نمی‌دهم. اگر روزنامه‌ای به نام رستخیز در کرمانشاه یا بغداد انتشار بیابد، لازم است که نام ناشر یا نویسنده‌اش را در سربرگ خود داشته باشد، والا اگر نامی از کسی و شخصی داشت، آنوقت بنده حکم سگی مزدور و مجری خواهم یافت و همگان خواهند گفت که پول روزنامه را دیگران می‌دهند، تعویض ناشر و کاتب مزدور را چه باک؛ پارسال پورداوود بود، امسال هم یکی دیگر! و اگر اسم و نامی بالای روزنامه نباشد، آن وقت مردم فکر می‌کنند هنوز مدیر مربوطه منم. و من این را نمی‌خواهم. استدعا دارم شما فوراً تلگراف بفرستید و بخواهید دوستان از عنوان «رستخیز» صرف نظر کنند. در غیر این صورت از اعتراض ناگزیر خواهم بود و این البته که تاثیر خوبی نخواهد داشت.

اگر ترتیبی بدهید که از سویس تلگرافی به پدرم فرستاده شود و خبری از حالم به وی برسد، بسیار سپاسگزار خواهم بود. نشانی او چنین است: رشت، حاجی داوود. ارادتمند صادق شما- پورداوود^{۶۲}».

انتشار رستخیز پایان روزنامه‌نگاری پورداوود بود. بنا به قول استاد معین، پورداوود ذاتاً روزنامه‌نگار نبود. روزنامه برای او وسیله‌ای بود برای اهداف سیاسی و وطنی و پس از مراجعت به آلمان راه دیگری را انتخاب کرد.^{۶۳}

ولی اقامت مهاجرین در بغداد پایان آن ماجرا نبود، بلکه پس از فتوحات عثمانی علیه انگلیس و روسیه، مهاجرین مجدداً به ایران بازگشتند و دولت موقت مدت ۷ ماه در کرمانشاه حکومت کرد.^{۶۴}

قضاوت و ارزیابی نهایی درباره اهمیت و یا تاثیر روزنامه رستخیز، دشوار است. انتشار چنین روزنامه‌ای در شرایط بسیار بحرانی جنگ آسان نبود و بدون شک با دغدغه خاطر همراه بوده است که در مطالب روزنامه مشاهده نمی‌شود. شاید احساس امیدواری و شور پورداوود که در آن زمان جوان ۲۹ ساله‌ای بود کمی ساده‌انگارانه به نظر آید، ولی چه بسا در دل جوانانی که با دشواری‌های فراوان و شور وطنی، خود را به کرمانشاه می‌رساندند تا در این حرکت ملی شرکت جویند، امید می‌بخشید و چه بسا منعکس‌کننده آرزوهای آنان بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در گزارش جلسه ۱۰۱ هیات دولت موقت در کرمانشاه، به تاریخ ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۵، آمده است که تقاضای میرزاده عشقی مبنی بر گرفتن امتیاز روزنامه مورد تصویب قرار نگرفت. همچنین گفته شد روزنامه اخبار با ۷۰ تومان که قبلاً مقرر شده بود، ممکن نیست اداره شود و این مبلغ را به ۱۳۰ تومان افزایش دادند.
۲. رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) ۳ جلد، تهران، ۱۳۷۹، جلد ۲، صورت جلسات، صص ۳۰۴-۵.
۳. این تعداد از نسخه‌های رستخیز که طی ۸ ماه منتشر شد در مجموعه روزنامه‌های کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شوند و از این قراراند: ۱ شماره در ماه شوال ۱۳۳۳، ۳ شماره در ماه ذیقعد ۱۳۳۳، ۸ شماره در ربیع‌الاول ۱۳۳۴ و ۳ شماره در ربیع‌الثانی ۱۳۳۴.
۴. مصطفوی، علی اصغر، زمان و زندگی استاد پورداوود (تهران، ۱۳۷۱) صص ۹۶-۱۰۰. مشخص نیست آقای مصطفوی اطلاعات خود را درباره این روزنامه از چه منبعی دریافت کرده است و یا اصل روزنامه را که رستاخیز می‌نامد دیده باشد. زندگانی و آثار پورداوود در مجموعه‌های بسیاری منتشر شده است ولی در مجموع اطلاعات درباره روزنامه رستاخیز که در بیشتر موارد با نام رستاخیز یاد کرده‌اند، چندان مفصل و یا متنوع نیست و در بیشتر مطالبی تکراری هستند.
۵. ر.ک: کتاب سبز، به کوشش رضاقلی نظام مافی، تهران، ۱۳۶۳.
۶. گرکه، اولریخ، پیش به سوی شرق، ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول، ترجمه پرویز صدری، (۲ جلد، تهران ۱۳۷۷) جلد ۱، ص ۱۷۰.
۷. همان، جلد ۱، صص ۹۸-۱۷۹.
۸. برای آگاهی از عملیات کنت کانتیز: ر.ک: گرکه، پیش به سوی شرق، جلد ۱، صص ۲۲ و ۳-۲۳۱ و همچنین: نظام‌السلطنه، جلد ۱، زندگی سیاسی، صص ۱-۱۳۰.
۹. بیشتر ماموریت‌های حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه و رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه برادرزاده او (پس از مرگ حسین‌قلی‌خان در ۱۳۲۶ق. لقب «نظام‌السلطنه» به رضاقلی‌خان رسید) در جنوب و جنوب غربی ایران،

- خوزستان، لرستان، فارس و کرمانشاه بود و به این علت به طور دائم با انگلیسی ها که در پی بسط نفوذ خود بودند، اصطکاک پیدا کردند.
- ر.ک: رضاقلی خان، جلد ۱، زندگی سیاسی، صص ۸۵-۸۰.
۹. همان، صص ۴-۱۴۳ و ۱۴۰. و همچنین: گرکه، پیش به سوی شرق، جلد ۱، ص ۳۲۰.
۱۰. اولسون، ویلیام جی، روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، ترجمه حسن زنگنه (تهران، ۱۳۸۰)، ص ۱۹۰. و همچنین: گرکه، پیش به سوی شرق، جلد ۱، صص ۷۸-۲۷۱.
۱۱. به علت گستردگی فعالیت آلمان در ایران، از ربیع الثانی ۱۳۳۳ انگلیسی ها به این فکر افتادند که تنها چاره کار اعزام قوای روسیه به ایران است. البته نیروهای روسیه پیش از آن در شمال ایران مستقر بودند و این اقدام افزون بر آن بود. از آن پس روس ها به مرور در انزلی نیرو پیاده کردند و به سوی قزوین پیش آمدند.
۱۲. عده ای از رجال و درباریان و وزرای مختار روسیه و انگلیس احمدشاه را متقاعد کردند که تهران را ترک نکند.
۱۳. نظام السلطنه، جلد ۱، زندگی سیاسی، صص ۴۰-۱۳۸ و ۶-۱۴۵.
۱۴. همان، صص ۵۶-۱۴۷.
۱۵. گرکه، پیش به سوی شرق، جلد ۱، صص ۲۲۰، ۱۵۹، ۱۵۶.
- اولریخ گرکه اسناد کمیته ملیون ایرانی برلین را مطالعه کرده است و اطلاعات مفیدی درباره این کمیته ارائه می دهد، و نیز نام اعضای که به ایران اعزام شدند را آورده است.
۱۶. همان، صص ۱-۳۵۰ و جلد ۲، ص ۶۵۸، پاورقی ۱۷۰.
۱۷. همان.
۱۸. همان، ص ۳۵۱ و نظام السلطنه، جلد ۱، زندگی سیاسی، صص ۷-۱۵۶.
۱۹. گرکه، پیش به سوی شرق، جلد ۱، صص ۱-۲۲۰.
- جمال زاده گزارش داده است که در بیروت با پورداوود آشنا شده بود و از ملاقات خودش با وی در بغداد و سپس اقامت در کرمانشاه گزارش جالب توجهی ارائه داده است.
- ر.ک: مصطفوی، زمان و زندگی پورداوود، صص ۱۱۵ و ۵۰-۳۴۶.
۲۰. همان، ص ۳۰. کاظم زاده ایرانشهر بعدها نام و عنوان ایرانشهر را با موافقت موسسان آن نشریه برای جریده خود گرفت. روزنامه نوبهار نیز که ملک الشعرا بهار ناشرش بود، خبر انتشار روزنامه ایرانشهر را که در جمادی الاول ۱۳۳۲ آغاز شد، داده است. این روزنامه به دو زبان فرانسه و فارسی ماهی یک بار منتشر می شد و محل انتشار آن پاریس بود. ر.ک: نوبهار، س ۲، ش ۵۴، ۶ شعبان ۱۳۳۲.
۲۱. اخبار روزنامه خاور که به همت سیدمحمد توفیق در استانبول منتشر می شد، از روزنامه های آلمانی گرفته می شد. توفیق از آلمانی ها کمک مالی دریافت می کرد. وی متولد بغداد و بزرگ شده اروپا بود.

- گرکه، پیش به سوی شرق، جلد ۲، صص ۹-۶۵۸، پاورقی‌های ۱۶۷ و ۱۶۸.
۲۲. در آغاز جنگ، زمانی که آلمانی‌ها به فکر اعزام هیات‌هایی به افغانستان و هند افتادند، کرمانشاه به یکی از مراکز فعالیت آن‌ها تبدیل شد. شونمان قنصل آلمان در کرمانشاه در اوایل ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ وارد آن شهر شد و توانست از نفوذ قنصل‌های روسیه و انگلیس بکاهد. همچنین عده‌ای را جذب کرد و سوارهایی استخدام نمود، به طوری که قنصل‌های روسیه و انگلیس به همدان رفتند و شونمان از بازگشت ایشان جلوگیری کرد. هنگامی که مهاجرین در راه بودند، مردم اقبال‌الدوله حاکم مستبد کرمانشاه را نیز بیرون کردند. گرکه، پیش به سوی شرق، جلد ۱، صص ۱۳۳، ۱۴۰ و ۲۵۹.
۲۳. مصطفوی، زمان و زندگی پورداوود، صص ۳۱ و ۲۵۹.
۲۴. رستخیز، بدون شماره، ۲۸ شوال ۱۳۳۳. همچنین در شماره ۱۴ نوشت: «این جنگ جهانی کبیر از مقدرات الهی است، خداوند این دو دولت ستم‌کار را خوار و زبون می‌خواهد. آه مظلومین و ناله جفادیدگان از این دو دولت دامن‌گیر آنان شده». رستخیز، شماره ۱۴، ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۴.
۲۵. همان شماره ۴، ۲۰ شوال ۱۳۳۳ و شماره ۷، ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۳.
۲۶. همان، شماره ۱۶، ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۴.
۲۷. همان، شماره اول، ۲۶ رمضان ۱۳۳۳.
۲۸. همان، شماره ۲، بی تا.
۲۹. همان، شماره ۱۲، ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۴.
۳۰. همان، شماره ۱۲.
۳۱. همان، شماره ۱۴، ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۴.
۳۲. همان، شماره ۷، ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۳.
۳۳. آلمان‌ها، به ویژه با تکابه تبلیغات کانیتز انتظار بسیاری از پشتیبانی عشایر ایران داشتند که غلوآمیز بود.
۳۴. رستخیز، شماره اول، ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ و شماره ۴، ۲۰ شوال ۱۳۳۳ و شماره ۱۳، ۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ و شماره‌های دیگر.
۳۵. برای اطلاع بیشتر ر.ک: نظام‌السلطنه، جلد ۱، زندگی سیاسی، صص ۴-۱۴۳ و ۴-۱۵۳.
۳۶. رستخیز، شماره ۴، ۲۰ شوال ۱۳۳۳.
۳۷. همان، شماره ۱۳، ۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۴.
۳۸. همان.
۳۹. همان، شماره ۱۴، ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۴. همچنین نوشت: «امروز روز برانداختن اهریمن و نواختن کوس پیروزی یزدان است. امروز روز نگون ساختن پرچم بیداد روسیه و بلند نمودن درفش، امروز روز رزم و رستخیز و هنگام جنگ و ستیز است».
۴۰. همان، شماره ۱، ۲۶ رمضان ۱۳۳۳.

۴۱. رستخیز آمدن محمدتقی خان پسیان به کرمانشاه گزارش می دهد. شماره ۱۶، ۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۴.
۴۲. شماره ۲۰، ۳ ربیع الثانی ۱۳۳۴.
۴۳. روزنامه ورود میرزا یحیی دولت آبادی به کرمانشاه را گزارش می کند. (شماره ۱۳، ۷ ربیع الاول ۱۳۳۴).
- دولت آبادی در ۲۵ ربیع الاول به مناسبت جشن میلاد امپراتور آلمان نطقی ایراد کرد که روزنامه آن را درج کرده است. طی آن میرزا یحیی اشاره می کند که ایرانیان و آلمان ها از یک نژاد و آلمانی ها نسبت به هم نژادان خود هیچ وقت خلاف محبت رفتار ننمودند و به این سبب ایرانیان نسبت به ایشان احساس مهربانی دارند و اظهار امیدواری می کند که دولت آلمان به ایرانی ها مساعدت و همراهی کند و از طرف کمیته دفاع ملی کرمانشاه و غرب ایران جشن مولود امپراتور را تبریک می گوید.
۴۴. شماره ۲۱، ۶ ربیع الثانی ۱۳۳۴. یکی از اهداف دولت موقت نیز تشکیل یک حکومت ایده آل و نمونه بود. ر.ک: نظام السلطنه، جلد ۱، زندگی سیاسی، صص ۹-۱۸۸.
۴۵. رستخیز، شماره ۲۰، ۳ ربیع الثانی ۱۳۳۴.
۴۶. پورداوود دو داستان کوتاه و بسیار ساده منتشر کرده که از فحوی آن واضح است هدف سیاسی داشته است و به خصوص به منظور تحریک احساسات ملی و شجاعت مردان و زنان بوده است. در شماره ۱۷، ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۴ داستانی با عنوان «حکایت کوچک ملی، بدبخت رعیت» از زبان مشهدی نوروز علی که برای پسرش نقل می کرد، می نویسد که در جنگی بین ژاندارم ها با قزاق های روسی همه کشته می شوند و دفاع از آبادی را زنش بر عهده می گیرد که تفنگ را به دوش گرفته به مقابله روس ها می رود و کشته می شود. در پایان داستان اشاره ای به وضع بد رعایا و ظلم ملاکین نسبت به آن ها دارد. داستان دیگر نیز همان عنوان «حکایت کوچک ملی» را دارد که درباره فرامرز و مهرانگیز دو نامزد جوان است که هر دو در دفاع از وطن جان می سپارند.
۴۷. اقتدار سلطنت ایران یا حس انتقام شاهنشاهان کیان، خشایار شاه، شماره ۲۰، ۲ ربیع الثانی، شماره ۲۱، ۶ ربیع الثانی و شماره ۲۲، ۱۰ ربیع الثانی.
۴۸. رستخیز، شماره ۱۷، ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۴. قابل توجه است که طی مذاکرات هیأت دولت موقت چندین بار به انواع انتریک علیه دولت موقت و حتی توطئه ترور نظام السلطنه اشاره شده است. رستخیز معتقد بود که برای حفظ امنیت، نظام السلطنه باید مقصرین را مجازات کند. همان، شماره ۱۸، ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۴.
۴۹. همان، شماره یک، ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ و شماره ۷، ۱۰ ذی قعدة ۱۳۳۴.
۵۰. شماره ۱۳، ۷ ربیع الاول ۱۳۳۴.
۵۱. شماره ۱۴، ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۴.
۵۲. شماره ۱۸، ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۴.
۵۳. شماره ۲۰، ۲ ربیع الثانی ۱۳۳۴.

۵۴. شماره ۱۹، ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۴. علاوه بر رؤسای عشایر سایر مستقبلیین از اهالی شهر، ایلات و وکیل قنصل آلمان، بودند و روزنامه می‌نویسد که به دلیل کثرت جمعیت، آقایان روسا سوارهای خود را مرخص می‌کنند که از دروازه‌های دیگر شهر وارد شوند و «آقایان واردین با جمعیت کثیری از محترمین، اشراف و اعیان و سردارها از دروازه گاری‌خانه وارد شده از میدان و بازار به منزلی که قبلاً تهیه شده بود تشریف بردند».

۵۵. شماره ۲۲، ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴. طبق گفته ماشاالله خان، خودخواهان و آشوب طلبان برای جلب منفعت شخصی او را یاغی قلمداد کرده بودند و او را برای حفظ جان و مال به مرافعه و قیام و ادار ساختند. و این مدت مصلحتی پیدا نشده بود که بی‌تقصیری او را نزد دولت ثابت کند. و اضافه می‌کند که ناچار در برابر قوای دولت که برای جلب او اعزام شده بود از خود دفاع کرده است. تا زمانی که حرکت قشون روسیه به سوی تهران آغاز شد «فوراً خانه و زندگی خود را برای دشمن گذاشته به میدان فداکاری شتافتم». چند مرتبه هم با روس‌ها جنگیده و فتح نموده و اکنون نیز به کرمانشاه برای تکمیل نواقص جنگی آمده است تا باز به میدان کارزار بشتابد. او با این جمله نامه را به پایان می‌رساند که «جز توجهات نمایندگان محترم و حق‌شناسی هم وطنان عزیز خود» انتظار چیزی ندارد.

۵۶. زمانی که مهاجرین به کرمانشاه آمدند و به نظام‌السلطنه پیوستند، وکلایی که جزء مهاجرین بودند در کرمانشاه جلساتی تشکیل می‌دادند که هیأت نمایندگان نام داشت و عملکرد آن شبیه قوه مقننه بود. نظام‌السلطنه نیز به عنوان رئیس قوه مجریه، کابینه یا هیأت دولت خود را تشکیل داد و چندین جلسه نیز برگزار کردند. آخرین جلسه آن در ۱۷ ربیع‌الثانی بود و سپس مهاجرین کرمانشاه را ترک کردند و هیأت دولت موقت در قصر شیرین تشکیل شد. در این جا بود که این دولت را دولت‌های آلمان و اطریش و عثمانی به رسمیت شناختند.

۵۷. شماره ۱۲، ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۴.

۵۸. شماره ۲۲، دهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۴. گرکه شکست قوای مهاجرین و ترک از روس‌ها را در کنگاور به روشنی توصیف کرده و می‌نویسد در زمستان جبهه آسیب‌پذیر غرب در هم شکست و روس‌ها از همدان حمله‌ای چند جانبه آغاز کردند و همه مواضع دفاعی فرو ریخت و نیروی کمکی ترک نیز فقط توانست چندی روس‌ها را در کنگاور متوقف کند. کنگاور چند دفعه دست به دست گشت تا سرانجام بالاخره در ۱۳ ربیع‌الاول به تصرف روس‌ها درآمد. نیروی دفاعی فقط در گردنه بید سرخ ماند. کانیترز در این وقت ناپدید شد و ظاهراً خودکشی کرد. در روزهای ۲۱ و ۲۲ ربیع‌الثانی قوای ایران و ترک در گردنه بید سرخ شکست خورد و دفاع کرمانشاه غیر ممکن شد. گرکه، پیش به سوی شرق، جلد ۱، صص ۶-۳۳۴.

۵۹. نظام‌السلطنه، جلد ۱، زندگی سیاسی، ص ۱۴۸.

۶۰. گرکه، پیش به سوی شرق، جلد ۱، ص ۳۸۶ و جلد ۲، ص ۸۰۸ پاورقی ۳۷.

۶۱. همان، ص ۸۰۹.

۶۲. اصل این نامه به فارسی بوده است که آقای پرفسور «اسکارمان» آن را به آلمانی ترجمه کرده‌اند و سرکار خانم فاطمه پیرا متن آلمانی را از برلین فرستاده و توسط آقای تورج آرامش به فارسی برگردانده شد. جای آن است که از ایشان بخاطر کمکشان در ترجمه آن مطالب با توجه به وقت کم بسیار ممنون و سپاسگزار باشم.

۶۳. مصطفوی، زمان و زندگی پورداوود، ص ۹۳.

۶۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک: جلد ۱، نظام‌السلطنه، زندگی سیاسی، جلد ۱، صص ۲۲۶-۱۸۱.